

للعقلاء فوجب بانفا قهر ونغضى باجماعهم وطبا قهر تنزه
 مرعفلا دراج بکنند بافان این و انضا بکنند باجماع این و درانی بودن
 الحق سبحانه تعالى عن صفات المحدثات والجسمانيات
 حق سبحانه وتعالى از صفات محدثات و جسمانیات و حسب
 النفوس الغائض عن جانبیه و فی النفوس المكونة الحد و غیره عنه
 نفس از جانب اد و نفس نوت کونیه صورتیه از وی
 فالعقول مطبقة على ذلك و لو كان المراد الا لحي من معرفة
 پس عقول متفق اند بران و اگر بی بود مراد الی از معرفت خود
 هذا القدر لكان بالعقول استقراء عن انزال الشرايع
 اینقدر اگر کونیه بود بعقول استقراء از نازل کردن شرايع
 و الكتب و اظهار المعجزات و الايات لاهل الحجب و لكن
 و كتب و اظهار معجزات و آيات مراهل حجب را و لیکن
 الحق سبحانه تعالى عن تنزيه العقول بمقتضى انكلامها
 حق سبحانه و تعالى عن تنزیه عقول بمقتضای انکلام آنها
 المقيدة بالفوي الجزية المزاجية و يتعالى عن ادراكها
 که مقید اند بنوامی حسنیه مزاجیه و برتر است از ادراک آنها
 تتصل بالعقول الكلية فاحاجت من حيث هي
 متصل بنوع عقول کلیه پس محتاج شدند آن عقول جزئیه مزاجیه
 كذلك في معرفة الحقيقة الى اعتناء رباني والقائه رحابي
 همچنان در معرفت حقیقتیه نبوی عنایت ربانی و القاء رحمانی

بمبها استعداد المعرفة ما لا ينفل العقل البشر بتبادر كرمع
 که بخشش کند آنها را استعداد در آموختن چیزی که مستحق نبیند عقول بشریه در ادراک آن با
 تطوع النظر عن الفيض الالهي فلا جاءت السنة الشرايع بالنز
 قطع نظر از فیض الیه پس هر کلمه آمد زبانهای شرايع به تنزیه
 و تشبیه و الجمع بینها کان الجنوح الى احداهما دون الاخر
 و تشبیه و جمع میان آن هر دو بسیار کردن نبوی یکی آن دو را بدون یکی به یکی
 باستحسان فكري نقيد او متحد للحق بمقتضى الفكر والعقل
 با تشبیه به یک فکری به فکری میهند با تشبیه و مرضی را بفضای فکر و عقل
 من التنزيه عن شئ او اشیاء او التشبيه بشئ او اشیاء
 از تنزیه از یک شئی یا از اشیا با تشبیه بشئی یا با اشیا
 بالمقتضى العقل المنصف المتصف بصفة النصفه ان يوصف
 بلکه مقتضای عقل منصف که نصف است بصفه نصف آنکه ایان آنرا
 بكل ما وردت به الشرايع على الوجه المراد للحق من غير حيزه
 بهر چیزی که وارد اند بان شرايع بر وجهی که مراد است مرضی را از غیر حسنیه
 بنا و لمعین و لا جنوح الى ظاهر المفهوم العالم مقيد بالذ
 بنا و لمعین و بدون میل نبوی ظاهر مفهوم عام در دنیا که مقید است به آنکه
 الى ما يخرج به عن ظاهر المفهوم من كل وجه محذو ذلك
 نبوی چیزی که اخراج میکند آن را از ظاهر مفهوم از هر وجه و در آن کلمه محذو بندهم آن را
 ولكن الا حق و الاولى ان باخذ الغضبية لشرطية تفوق
 ولیکن احق و اولی آنست که بگیرد این فیض را بشرطیه پس کونیه

و لا عد و له
 و بدون عدول ۱۲